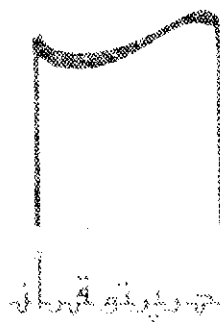


تعمیرت عرفان بسم الرحمن الرحیم

دکشف الاسرار میبد



دکتر ابراهیم فیضی

دانشگاه اهواز

«قسمت دوم»

• «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة بها من تحقق بها، خلع نفسه رداء الافضال و اليس قلعه جلال الاقبال و افرد روحه بروح لطف الجمال و استخلص سره بوصف كشف الجلال. نام خداوندی که ذکر او آرایش گفتارست و مهر او روشنایی اسرار، دیدار او نزهت ابصارست و رضای او درد اقرار خلعت ابرار.

روی گفتار روشن نشود تا نگویی توحید او، دل معنی شاد نگردد تا نجویی رضای او، جان عقل ننازد تا نبویی گل شکر او. خدای که از ادراك عقول منزّه است جلال او، از احاطت او هام مقدّس است جمال او. آب و خاک چه داند قدر عزّت صمدیت او. عقل و خرد چون رسد به کنه جلال بر کمال او. آدمی و پری کی در یابد نعوت احدیت و صفات سرمدیت او.

عرش عظیم ذره‌ای در جنب قدرت او، وجود کل عالم قطره‌ای از بحر وجود او، جز دل سوختگان شکار نکند کمند جذب او، جز سینه آشنایان فگار نکند تیر بلای او. قال النبی(ص): ان الله عزوجل ادخر البلاء لاوليائه كما ادخر الشهادة لاجبائه.

(سورة شوری، ج ۹: ۱۴)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوندی نکو نام بهر نام، ستوده بهر هنگام، این است خوش نظام و شیرین کلام، و عزیز نام، دل را انس است و جان را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. آزاد آن نفس که به یاد او یازان و آباد آن دل که به مهر او نازان، و شاد آن کس که در غم عشق او نالان.

آسایش صد هزار جان یکدم تست شادان بود آن دل که در آن دل غم توست
دانی صنما که روشنایی دو چشم در دیدن زلف سیه پر خم تست
پیر طریقت گفت: الهی! گر در عمل تقصیرست آخر این دل پر درد کجاست و گر در خدمت فترت است آخر این مهر دل بجاست. و فعل ما تباه است، فضل تو آشکارست. و آب

و خاک بر شد بل تا برسد، نور ازلی بجاست.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست
بیش از گل و دل چه بود آن حاصل ماست
(سوره زخرف، ج ۹: ۵۸-۵۹)

• قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام او که آیین زبان ما ذکر او، قوت دل ما مهر او، به نام او که شاهد جان ما نظر او، رُوح روح ما یاد او، مبارک آن کس که مونسش نام او، عزیز آن کس که همراهش یاد او، و شاد آن دل که در آن دل مهر او، آباد آن زبان که بر آن زبان ذکر او، آزاد آن کس که بود وی در بند او، بزرگوار آن نفس که بر امید دیدار او.
الهی! یادت چون کنم که من خود همه یادم، من خرمن نشان خویش فرا باد نهادم. الاهی! یادی و یادگاری و در یافتن خود یاری. معنی دعوی صادقانی، فروزنده نفسهای دوستانی، آرام دل غریبانی، چون در میان جان حاضری از بی دلی می گویم که کجایی. جان را زندگی می باید، تو آئی، بخود از خود ترجمانی، بحق تو بر تو که ما را در سایه غرور نشانی و به عز وصال خود رسانی...

جان و جهانم تویی و گرت نبینم یکسر بد روز بساد جان و جهان هم
(سوره دخان، ج ۹: ۱۰۰-۱۰۱)

• [قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] بِسْمِ اللَّهِ معراج قلوب الاولیاء، بِسْمِ اللَّهِ نور سرالاصفیاء، بِسْمِ اللَّهِ شفاء صدور الاتقیاء، بِسْمِ اللَّهِ کلمة التقوی و راحة الشکلی و شفاء المرضی.
«بِسْمِ اللَّهِ» اصل همه دولت‌هاست مایه همه سعادت‌هاست ختم همه عزت‌هاست، توقع منشور نیازهاست. «بِسْمِ اللَّهِ» برید حضرت انبیا است، کلید قریت اولیاست، سلوت و سکون اصفیاست. «بِسْمِ اللَّهِ» آشنایی را سبب است و روشنایی را مدد است. از قطعیت امانت و بی‌قراری را در مانست، نام خداوند جهان و جهانیانست، پادشان بر همه شاهانست، پیش از هر زمان و پیش از هر نشانست. خدایی که وجودش را بدایت نه، جودش را نهایت نه، یکی یگانه که او را مثل و ماندی نه، فرد داننده که او را خویش و پیوند نه، صمدی پاینده که دریافت او را به خرد راه نه. حکیمی که یاد وی دلها را بستانست، لطیفی که انس با وی زندگانی دوستانست، کریمی که مهر وی شادی جاودانست، شیرین سخن و زیبا صنع و راست پیمانست.

مهر تو به مهر خاتم جم ندهم
وصلت به دم مسیح مریم ندهم
عشقت به هزار باغ خرم ندهم
یک دم غم تو به هر دو عالم ندهم

(سوره جاثیه، ج ۹: ۱۲۵-۱۲۶)

• قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام او که فراخ علم است و شیرین گفتار. به نام او که فراخ رحمت است و نغز کردار. به نام او که یگانه ذات است و پاک صفات. به نام او که از کی پیش و بیش از جا. به نام او که پیش از ما آن ما و بی ما بهره ما. در صنعهاش حکمت پیدا و در نشانههاش قدرت پیدا. در یکتائیش حجت پیدا و در صفاتش بی‌همتایی پیدا. همه عاجزند و او توانا. همه جاهلند و او دانا. همه در عددند و او واحد. همه معیوب‌اند و او صمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.

علام سز عارفان. ستار عیب عیبیان. غفار جرم مجرمان. قهار و قدوس و نهان دان. واحد و وحید در نام و در نشان. قادر و قدیر از ازل تا جاودان.

قدیر عالم حی مرید سمیع مبصر لبس الجلالا
و فی بعض کتب الله عبدی: اگر متک باسی و ریبتک بنعمتی و اقمتک فی خدمتی و اهلتک لصحبتی و اجللتک برویتی فمن الطف منی: بنده من! تو را به نام خود گرامی کردم و به نعمت خود پیرودم و در خدمت خود بر درگاه خود بداشتم. به لطف خود به صحبت خود رسانیدم. به فضل خود دیدار خودت کرامت کردم. از من لطیف‌تر و مهربان‌تر بر بندگان بگو کیست؟ چون فضل در عالم بگو فضل کیست؟

(سوره احقاف، ج ۹: ۱۵۲-۱۵۳)

• «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به نام خداوندی قادر و قاهر و دیتان، واحد و وحید در نام و در نشان، یکی یگانه یکتا از ازل تا جاودان. «رحمن» است دارنده جهان و پروراننده جهانیان، دوستان و دشمنان. «رحیم» است به مؤمنان و نوازنده ایشان در دو جهان، بنگاشت از گل صورت انسان و برگزید او را بر همه آفریدگان، همه را هست کرد درین سرای بلا و امتحان، پس به حکمت اختلاف او کند میان ایشان، یکی گریان یکی خندان، یکی شادان، یکی با غم و احزان، یکی نواخته فضل، آراسته معرفت و ایمان، یکی خسته عدل، آلوده کفر و طغیان، فردا همه را به رستاخیز جمع کند. آدمیان و پریان، همه را جزا دهد به کردار ایشان: مؤمنان را احسان و رضوان و غفران، کافران را انکال و اغلال، زقوم و قطران...

(سوره محمد: ج ۹: ۱۸۴-۱۸۵)

• [قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم] بدان که صعب‌ترین احوال بندگان چهار حالت است: یکی سكرات مرگ و جان‌کندن. دیگر در چهار دیوار لحد جواب منکر و نکیر بصواب دادن. سدیگر به رستاخیز از خاک حسرت برخاستن. چهارم بر سر دوزخ، پل صراط باز گذاشتن.

بنده مؤمن در حال نزع بگوید «بسم الله» سكرات مرگ بر او آسان شود. در ظلمت لحد بگوید، خاك برو روضه رضوان شود. در قیامت و رستاخیز بگوید رویش چون ماه دو هفته تابان شود. قدم بر پل صراط نهد بگوید «بسم الله» آتش دوزخ از وی گریزان شود.

(سوره فتح، ج ۹: ۲۱۵)

* قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». جعفر صادق (ع) را پرسیدند از معنی «بسم» گفت: اسم از «سمة» است و سمت، داغ بود. چون بنده گوید «بسم الله» معنی آنست که داغ بندگی حق بر خود می کشم تا از کسان او باشم. هر سلطان که بود مرکب خاص خویش به سمت خویش دارد، آن را داغی مشهور برنهد تا طمع دیگران از وی بریده گردد. هر مرکبی که داغ سلطان دارد از دست نشست دیگران آسوده بود، عزیز و مصون و مکرم و محترم بود. باز هر مرکبی که داغ سلطان ندارد پیوسته ذلول و ذلیل بود، در آسیب کوفت و کوب دیگران بود. مثال بندگان خداوند جل و جلاله همین است. داغ الهی بر خواص اهل اخلاص گفتار «بسم الله» است. هر که این داغ دارد در حمایت جلالست و در رعایت جمال و در خلعت قبول و اقبال. و هر که این داغ ندارد اسیر کسیرست و رنجور و مهجور. ظاهر او سخره دست سلاطین و باطن او پای سپرده مژده شیاطین. پس جهد کن ای جوانمرد تا داغ عبودیت حق بر سر خود کنی تا سعید هر دو سرای گردی و چندان که توانی بکوش تا خویشتن را در کسی از کسان او بندی تا عزیز هر دو جهان گردی.

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک
روزها ایمنی از شهنه و شها ز عس
هر که او نام کسی یافت ازین درگه یافت
ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

(سوره حجرات، ج ۹: ۲۵۲-۲۵۳)

* قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم». بدان که عناصر عالم چهار است: باد و آتش و آب و خاک. و این چهار عنصر وجود که یافتند در بدو آفرینش ازین چهار کلمت یافتند: «بسم الله الرحمن الرحيم» نسیمی و شیمی بود از عالم جلال و جمال این کلمات که بوزید تا این چهار عنصر در عالم پیدا آمد. آنکه در دور اول تا عهد آخر این چهار عنصر قوت طبیعت داشتند و عالم از ترکیب اجزاء ایشان منتظم همی بود بر وفق تقدیر الهی. و در هر عهدی این چهار عنصر قوتی زیادت نمودندی.

در عهد نوح، قوت آب بود و طغیان آن. لقوله تعالى: «أنا لما طغى الماء» و در عهد هود قوت باد صرصر بود. لقوله «بریح صرصر عاتیه». و در عهد موسی زمینی خاکی قوتی زیادتی نمود تا انتقام خویش به انتقام قارون ظاهر کرد که «فخسفنا به و بداره الارض». و در عهد

یونس، شرارت آتش در هوای قدرت فروغ گرفت. همچنین در هر عهدی هر باد که بوزیدی و هر موجی که از دریا بخاستی یا کشتی غرق کردی یا شهری خراب کردی و هر برقی که بجستی و لایتنی بسوختی و همیشه زمین را زلزله همی بودی و خسف و مسخ ظاهر همی گشتی تا عهد این مهتر عالم سید ولد آدم (ص) که عهد فترت نبوت بسر آمد و صبح روز فطرت دین اسلام برآمد. زمین نور گرفت و آسمان سرور یافت و رخسار ستارگان بیفروخت و جبرئیل اندر هوای عالم آواز داد که «بسم الله الرحمن الرحيم». آواز وی اندر اجزاء عالم سرایت کرد تا هر ذره‌ای از ذرات عالم در عشق سماع این کلمات زبانی یافت و از وی طینتی و ضحیحی شنیدند. قالت عایشه: لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» ضجت الجبال حتی سمع اهل مکه دویتها فقالوا سحر محمد الجبال. و قال ابن عباس: لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» سكنت الرياح و ماجت البحور و اصفت البهائم بأذانها و رمیت الشیاطین من السماء و حلف ربّ العزّه لا یسمى اسمه علی شیء الا بآبارک علیه.

و آنکه هر کلمتی از این کلمات تسمیه یکی را از آن عناصر جمالی و کمالی داد: از کلمه «بسم» بندی بر باد نهادند و از هیبت نام «الله» داغی بر زبان آتش نهادند. و از رحمت «رحمن» شمتی بر آب زدند. و از رأفت «رحیم» نسیمی به خاک رسانیدند. باد، شرّت بگذاشت. آتش، شرر فرو نشاند. آب، از طغیان توبت کرد. خاک، زلزله بگذاشت و به استقامت در آمد. این همه به آنست که عهد عدل گذشت و عهد فضل آمد. عهد فسخ و مسخ گذشت و عهد رأفت و رحمت آمد «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین». نسبت این امت که قدم بر بساط شرع احمد مرسل دارند چون اضافت کنی به امت پیشینیان، اضافت آدمی بود به حیوان. از آنکه در عهد اول صورت ایشان مسخ پذیر بود و صورت ایشان نسخ پذیر بود و عهد ایشان فسخ پذیر بود از آنکه به نهایت کمال نرسیده بودند. باز چون عهد مهتر عالم آمد، فیض تنزیل الهی روایح خویش با سماع ذریت آدم رسانیدند. ندا در آمد که ای سید! همه شرعها را نسخ و شرع ترا نسخ نه. همه عقدها را فسخ و عقد ترا فسخ نه. همه امتان را مسخ و امت ترا مسخ نه.

(سوره ق، ج ۹: ۲۸۰-۲۸۱)

* «بسم الله الرحمن الرحيم». بسم الله، اخبار عن قدرته و عزته بنعت الجلال. «الرحمن الرحيم» اخبار عن رأفته و رحمته بوصف الجمال. فبقدرته و جد من وجد من مراده. و برأفته و جد من وجد من عباده.

«بسم الله» اخبار است از عزت و قدرت ذوالجلال. «الرحمن الرحيم» اشارتست به نعت رأفت و لطف جمال بر کمال. جمال الوهیت صد هزار جان طالبان بسوخت. جمال صمدیت صد هزار جان عاشقان بیفروخت. قومی در قهر جلال از بیم قطیعت می سوزند. قومی در لطف

جمال بر امید وصلت می‌فرورزند و دل‌های بندگان روز و شب از تأثیر این دو صفت گاه در خوف و گاه در رجاء، و از قضیت این دو اصل گاه در قبض است و گاه در بسط. بگاہ قبض همه فترت بیند و هیبت، بگاہ بسط همه لطف بیند و رحمت. بگاہ قبض، صرصر قهر آید، شواهد جلال نماید، بنده بسوزد، بزارد، در خواهش آید. بگاہ بسط، نسیم لطف بوی وصال آرد، شواهد جمال نماید، بنده بنازد، در رامش آید. بگاہ قبض در عظمت نگرد، همه درد و گداز بیند. بگاہ بسط به قرب نگرد همه انس و ناز بیند.

پیر طریقت از اینجا گفت: به قرب می‌نگر تا از او انس زاید. به عظمت می‌نگر تا حرمت فزاید. میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق اول خود چه نماید.

(سوره ذاریات، ج ۹: ۳۱۷)

* «بسم الله الرحمن الرحيم». بسم الله، آیین زبان است و چراغ جان و ثنای جاودان. بسم الله، کلید گوشه‌است و آئینه چشمها و یادگار دلها. بسم الله، مجلسها معطر کند، جانها منور کند، زبانها معنبر کند، گناهها مکفر کند.

دل‌های عارفان از شوق این نام بر آتش است. و قتهای دوستان در سماع این نام خوش است. سینه‌های درویشان از مهر و محبت این نام منقش است. بیماری دوستان را جز الله طیب نیست. درماندگان و زارندگان را جز الله مجیب نیست. مؤمنان را در همه احوال جز او یار و حبیب نیست. و یل آن را که از لذت سماع نام او وی را نصیب نیست.

نام خداوندی که از پاره گل دلی بنگاشت و مر آن دل را به مرتبت از هر دو کون برگذاشت و انوار جمال و جلال خود برو گماشت و آن را در کنف لطف خود نگه داشت و در قبضه صفت خود بداشت. همای همت او تا شرفات سرادقات حضرت برافراشت و از نظر خود بیرون نگذاشت. و فی الخبر «ان الله لا ينظر الي صوركم و لا احسابكم و لكن ينظر الي قلوبكم».

(سوره طور، ج ۹: ۳۴۲)

* «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم یدل علی جلال من لم یزل. اسم یخبر عن جمال من لم یزل. اسم ینبّه علی اقبال من لم یزل. اسم یشیر الی افضال من لم یزل. فالعارف شهد جلاله فطاش و الصّفی شهد جماله فعاش و الولی شهد اقباله فارتاش.

نام خداوندی که او را جلال بی‌زوال است و جمال بر کمال. جلال او آتش عالم سوز است و جمال او نور جهان افروز. جلال او غارت دل مریدان است و جمال او آسایش جان ممتحنان. جلال او غارت کننده دلی که درو رخت نهد. جمال او چون جلوه گر گردد غمان از

دل بر کند.

عارف به جلال او نگرده بنالد. محب به جمال او نگرده بنازد. آن یکی می‌نالد از بیم فصال، این یکی می‌نازد به امید وصال. بیچاره کسی که نام او شنود و نه از جمال او خبر دارد نه از جمال او اثر بیند. می‌نداند که این نام کهسار را به لاله آرد و دل بیماران را به ناله آرد. سماع این نام طرب افزاید و یافت این نام صفت رباید. دل‌های عارفان بجوش آرد، عاصیان را به فریاد و خروش آرد.

نام تو به صد معنی نقاش نگارند بر یاد تو و نام تو می‌جان سپارند
آن عزیزی پیوسته در همه حال، به همه اوقات این نام همی گفت. بعد از وفات او به خواب دیدند که حالت چیست؟ گفت: رستم از جحیم، رسیدم به دار النعیم از برکات این نام
عظیم و یاد کردیم «بسم الله الرحمن الرحيم».

(سوره نجم، ج ۹: ۳۷۳-۳۷۴)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» ذابت اشباح الطالین فی غرصة کبرياء، تفتطرت ارواح المریدین فی عز بقائه، احترقت قلوب المشتاقین فی تعزز جلاله و جماله، و بیهائه طربت اسرار الموحدین فی ذکر صفاته و اسمائه.

الله است که گمشدگان را آرد بر سر راه. شاهان از درگاه او برند حشمت و جاه. بر هر چیزی قادر است و بر هر شاهی شاه. دستگیر درماندگان و عاجزان را نیک پناه. او که نه وی را خواند خاسر کسی که اوست و کارش تباہ. آنست که رب العالمین فرمود: «ضل من تدعون الا اياه». «رحمن» است روزی گمار و دشمن پرور، خالق خیر و شر، مبدع عین و اثر، نگارنده آدم نه از مادر و نه از پدر. یکی را بینی در دنیا با منزلت و خطر و سینه او از حق بی‌خبر. دیگری را بینی درخت ایمان در دل و داغ آشنایی بر جگر، نه کفش در پای و نه دستار بر سر. آنست که رب العزّه می‌فرماید: «انا کل شیء خلقناه بقدر». «رحیم» است او که ایمان دهد و قلب سلیم، مؤمنان را رهاوند از نار جحیم، به خلق فرستاد رسولی کریم. بستود او را به خلق عظیم، برو خطبه کرد که: «حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم».

(سوره قمر، ج ۹: ۳۹۷)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» ای عزیزی که اقبال محبان بر سر کوی طلب نعره عاشقان تست.
در دریای محبت سیاحت و غوص جویندگان تست. در میدان بلا ناختن شیفتگان تست.

آن دل که تو سوختی ترا شکر آرد وان خون که تو ریختی به تو فخر کند
وان دما اجریته بک فاخر وان فؤاداً رعته لك حامد

ای جمالی که سوختگان فراق تو ثنا و مدح تو بر دفتر بی‌نیازی تو به خون حیرت می‌نویسند. ای جلالی که سرگشتگان تو در راه جلال تو منازل حیرت بر فرق دهشت می‌گذارند. آن کدام دلست که آتش خانه حیرت تو نیست. آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست...

ماها به کدام آسمان جویم سروا به کدام بوستانت جویم
 حورا به کدام خان و مانت جویم سرگشته منم که من نشانت جویم
 ای راه طلب حق چه راهی که قدمها در تو واله شد. ای آتش محبت حق چه آتشی که
 دلهای عالمی ترا هیزم شد. ای قبله ناگزیر چه قبله‌ای که هر که روی در تو آورد دمار از
 جانش برآوری.

راه طلبت گر آشکارا بودی هر مرحله‌ای ز راه پیدا بودی
 گر راه تو افکنده به صحرا بودی عشاق تو ز نار چلیپا بودی
 (سوره الرحمن، ج ۹: ۴۱۷-۴۱۸)

• قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» ای نامی که بهر جای قدم زنی و بهر کوی قدم نهی و رنگ کس نگیری و همه را به رنگ خود بر آری.

بر ملکوت گذر کردی و ملائکه زیر و زیر کردی. به دیوان دیوان رسیدی لشکر تلبیس ابلیس را هزیمت کردی. به میدان سلطان در آمدی سر سروران و گردن‌کشان را به چنبر طاعت آوردی. به بازار راغبان دنیا بر آمدی، ساکنان دکان رغبت را برانگیختی، هنگامه‌های مخلوقات را تاراج کردی. به جمع عاشقان رسیدی، نعره عاشقان به عیوق رسانیدی. از کشت و کلیسا، مسجد و صومعه ساختی. به بتکده آمدی بت را با بتگر به سجود آوردی. در عقبه عاقبت بی‌حرمتان را «لابشری» و حرمت داران را «لاتخف» شنوایدی.

تو آنی که در حجره تنگ و تاریک لحد، چراغ معرفت و توحید دوستان را افروزی. در قیامت زبانه آتش و زبانه دوزخ را از گوینده خود بازداری. به نور خود نائره «نارالله الموقده» نشانی. اینست که دوزخ بنده مؤمن را گوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك لهی»
 (سوره واقعه، ج ۹: ۴۵۳)

• «بسم الله الرحمن الرحيم» به نام او که سزاوار است. در ذات بی‌نظیر و در صفات بی‌یار است. در کامرانی با اختیار و در کارسازی بی‌اختیار است. فضایح زلات را غفار و قیایح علالت را ستار است. عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است. آورنده ظلمات و برآورنده انوار است. بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی‌مقدار است با بوی سر زلف تو غیرخوار است
 آن را صنما که با وصلت کار است از جان و تن و دیده و دل بیزار است
 (سورهٔ حدید، ج ۹: ۴۸۵)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ای مرغی که تا از آشیان قدم برآمدی شکارت همه جگرهای صدیقان است، تماشاگاهت همه ارواح عاشقان است، آشیانت دلهای مجبانست، پروازت همه بر هوای جان عاشقان است. ای عزیزی که تا تو نقاب از چهره جمال برداشتی همه خراباتها کعبهٔ وصال گشت. کنشت و کلیسا به مسجد و محراب بدل گشت. زَنارها کمر عشق دین شد.

چون تو نمودی جمال عشق تباران شده‌وس رو که ازین دلبران کار تو داری و بس
 (سورهٔ مجادله، ج ۱۰: ۰۱۲)

• «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ای صیقل آئینهٔ یقین، ای حلقهٔ در سرای قدم، ای کیمیای دولت کلمات، ای علم لشکر قرآن، ای مرغی که پروبالت از قدم و منقار از مشیت، مخلب از حکمت، از هوای فردانیت در آمده و بر شاخ قدس آشیان نهاده و صد هزار و اند هزار مرغ نبوت بزیر آورده و در عالم احکام گذاشته که رایی؟ تا آستانش بیوسیم! یا که باشی تا از تو نشانی جویم! در کدام بادیه‌ای تا جانها در آن بادیه در طلب تو نفقت کنیم.

بسیار خلایقند جویان رهِت کشته شده عالمی به هول سپهت
 تا بر مه چارده نهادی کلّهت بینم کله ملوک در خاک رهت
 (سورهٔ حشر، ج ۱۰: ۴۰)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آورده‌اند که استاد بوعلی مجلس می‌داشت. مقری آغاز کرد که «بِسْمِ اللَّهِ» استاد گفت: ای بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ هر چند بر ازل آمدی بلای ابد گشتی. بلایی که آن را پایان نه و دردی که آن را درمان نه. آنگه گفت: ای یار بارم ده تا قصهٔ درد خود به تو بردارم. بر درگاه تو می‌زارم و در امید بیم آمیز می‌نازم. الهی! واپذیرم تا و اتو پردازم. یک نظر در من نگر تا دو گیتی به آب اندازم.

این بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ، درگاه عزت قرآن است. قرآن که خلاق را بار داد از درگاه بَاءِ بِسْمِ اللَّهِ داد، نگر تا به حرمت فراروی. و جز به عین تعظیم بننگری که اگر شری از سیاست جلال با بحکم قهر بر لم یکن ثم کان مستولی گردد بردا برد هزیمت از هفت آسمان و زمین بخیزد و هر چه سمت حدثان دارد بکتم عدم شود. و اگر از ضیاء و فسحت سدهٔ «بَاءِ» یک برق به صفت

جمال بر عالم کون و فساد در ظهور آید همه ظلمتها نور گردد، همه کفرها توحید گردد، همه زنارها کمر عشق دین گردد.

یک روزه جمال خویش اگر بنمایی پر نور شود ز ماه بر تا ماهی
(سوره صف، ج ۱۰: ۹۰)

• «قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز ازلی، جبار صمدی، لکنه للمؤمنین ولی و بالعاصیین حقی. لیس له فی جماله کفی و لافی جلاله ستی و للعصاة من المؤمنین ولی.

اینست نظم لطیف و آراسته تام، دل را انس است و جان را پیغام. از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام. الله است یگانه یکتا، در ذات و صفات بی همتا، از هم مانستی جدا و در حکم بی چرا. شونده رازست و نیوشده دعا، در آزمایش با عطاست و در ضمانها با وفا. سمیع است به سمع و بصیر به بصر، مرید به اراده، متلکم به کلام، باقی به بقا، رحمان است مهربان که بر بنده بخشاید و جافیان را با همه جفا به بر پیش آید. بنده اگر چه بد کار است و از جرم گرانبار است رحمان او را آمرزگار و جرم او را در گذارست. خوب نگار است و ذر گفتار است. عالم را صانع و خلق را نگهدار است. دشمن را دارنده و دوست را یارست. به صنع در دیده هر کس و در جان احبابش قرار است. هر امیددی را نقد و هر ضمان را بسنده کار است. رحیم است که رحمت خود بر مؤمنان باران کرد و عطای خود بر ایشان ریزان کرد. هر کس را آنچه صلاح و بهینه آن کس دید آن کرد. معاصی خلق زیر حلم خود پنهان کرد. امروز ستر او نقد و فردا عفو او وعد. هر زبان که به نام او ناطق است پاک است. هر دل که به مهر او ذاکر است آباد است. و یاد کننده او در این جهان و در آن جهان آزاد است.

چون یاد تو آرام از غمان آزادم جز یاد تو هر چه بود رفت از یادم
(سوره جمعه، ج ۱۰: ۱۰۶)

• «قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحيم» در جمله قرآن دوهزار و پانصد و شصت و سه جایگاه نام الله است. و در هیچ جای آن چندان آثار کرم و دلایل فضل و رحمت و تعبیه لطف نیست که در این آیت تسمیت. زیرا که بر اثر او نام «رحمن» است و رحیم، و امید عاصیان و دست آویز مفلسان، نام رحمن و رحیم است. آیین منزل مشتاقان و انس جان محبتان، نام رحمن و رحیم است. تاج صدق بر سر صدیقان و منشور خاصیت در قبضه خاصگیان، از شرف نام رحمن و رحیم است. علم علم در دست عالمان و حله حلم در بر عابدان از تأثیر نام رحمن و رحیم است. وجد واجدان و سوز عاشقان و شوق مشتاقان از سماع نام رحمن و رحیم است. در آثار مأثور است که رب العالمین با موسی کلیم الله گفت: «انا الله الرحمن الرحيم»؛

الكبرياء نعتی و الجبروت صفتی والدیان اسمی، فمن مثلی؟»

(سورة منافقون، ج ۱۰: ۱۲۰)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» به نام او که جان را جانست و دل را عیانست. یاد او زینت زبانست و مهر او راحت روانست، وصال او بهر دو عالم ارزانست و هر چه نه او همه عین تاوانست، و هر دل که نه در طلب او ست و برانست، یک نفس با او به دو گیتی ارزانست، یکی نظر از او به صد هزار جان رایگانست.

امروز که ماه من مرا مهمانست بخشیدن جان و دل مرا پیمانست
دل را خطری نیست سخن در جانست جان افشانم که روز جان افشانست
ای خداوندی که خرد را به تو راه نیست و هیچ کس از حقیقت تو آگاه نیست. وجود تو معلل اشاء نیست، شهود تو مقدر اشتباه نیست، مفلسان را جز حضرت تو پناه نیست، عاصیان را جز درگاه تو درگاه نیست. جهانیان را چون تو پادشاه نیست، در آسمان زمین جز تو الله نیست.

گر پای من از عجر طلبکار تو نیست تا طن نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست خود دیده ما محرم دیدار تو نیست
(سورة تغابن، ج ۱۰: ۱۳۲-۱۳۳)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز مهمل من عصاه فاذا رجع و ناداه اجابه و لئاه. فان لم يتوسل بصدق قدمه في ابتداء امره فاذا تنصل بصدق ندمه في آخر عمره او سعه غضراً. و قبل منه عذراً و اكمل له ذخراً و اجزل لديه برأ.

نام خداوندی که بی نام او سخن مبرتر آید و بی ذکر او گفتار مختصر آید. بی ستایش او آرایش گفتار نیست. بی آشنایی او روشنایی اسرار نیست. بی خدمت او تن را نظام نیست. بی نعمت او جان را قوام نیست. بی جود او وجود نیست. بی لطف او شهود نیست. پادشاهی که صنع او بی آلت است، و خواست او بی علت. کریمی که کرم او بی حدست، و قدرت او بی نهایت. مهربانی که بنده حقیر را آن محل نهاد که روز بیعت با وی ندای «ان الله اشتری» کرد، و وقت میثاق تلقینش «قالو بلی» کرد، در لوح رقمش «سقت لهم منا الحسنی» کرد، روز ایثار نصیبتش «والرهمم كلمة التقوی» کرد. اینت کرم و رحمت، اینت عنایت و شفقت! قادری که هر چه خواهد تواند. از پولاد چه سخت تر؟ که بر دست داود چون موم پیچان کرد، «و الناله الحديد». از زمین و آسمان چه گنگ تر؟ ایشان را بی زبان فرانوا کرد که «قالناتینا طائعين». از بنده عاصی که بیچاره تر؟ او را بخود آشنا کرد و با وی ندا کرد: «یا ایها الذین آمنوا توبوا

الی الله توبه نصوحاً. ای گرویدگان، آشنایان و دوستان، همه توبت کنید، به درگاه من باز آید. با من گردید، اگر شما آن کردید که از شما آید من آن کنم که از من آید. هیچ جای معیوب نپذیرند مگر اینجا، باز آید. به هیچ درگاه گناه نیامرزند مگر اینجا پناه با من آرید. از نامهربانان به مهربان آید. از درد نومیدی به امید آید. ما را از گناه آمرزیدن باک نیست، باز آید. ما را از معیوب پذیرفتن عار نیست، باز گردید. نظیر آیت خوان «و انیبوا الی ربکم» مقام انابت بر ترست از مقام توبت. انابت بازگشت بنده است با خداوند خویش به دل و همت. و توبت بازگشت از معصیت به اطاعت. انابت چیست؟ از وادی نفاق به قدم صدق به وادی سکینت آمدن و از وادی بدعت به قدم تسلیم به وادی سنت آمدن و از وادی تفرق به قدم انقطاع به وادی جمع آمدن. و از وادی دعوی به قدم افتقار به وادی تفرید آمدن. از وادی خرد به قدم فاقت با حق آمدن.

توبت چیست؟ شیعی مطاع، و کیل دری مشفق، نائی کریم، نقش گناه محو کند و حق به شفاعت او از بنده گنه کار عفو کند. دیوان بنده از عصیان پاک و مطهر کند، مرد تائب را با مرد بی گناه برابر کند. اینست که مصطفی (ص) گفت: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له». و قال صلی الله علیه وسلم: «ان الله تعالی افرح بتوبة عبده من الظلمات الوارد الصال الواجد العقیم الوالد». می گوید: حق تعالی به هیچ طاعتی چنان زود خشنود نشود که به توبت تائبان. رضای او به توبه گناهکار همچون شادی آن تشنه دان که در بیابان خشک بی آب ناگاه به آب زلال رسد، یا همچون مسافری که در بیابانی مهلک بار و مرکب خویش گم کند. آنگه پس از نومیدی ناگاه به سر مرکب و بار خویش رسد؛ یا چون پیرزنی نازاینده آرزومند فرزند که نایوسان او را بشارت فرزندى نیکو سیرت، زیبا صورت رسد. در همه عالم هیچ شادی در جنب این سه شادی نرسد. و این سه شادی در جنب رضای حق از توبه تائب ناچیز و متلاشی گردد. حکم قدم چنان رفته که اگر کسی هفتاد سال در خرابات معصیت کند، آنگه روزی به دردی غسلی کند، به اندوهی لباس و فا در پوشد، به تشویری به مسجد در آید، به حیرتی نبتی کند، به حسرتی دست بردارد، به دهشتی تکبیر گوید، در حضرت نماز و راز شود، هنوز آن نماز تمام نکرده باشد که از جلیل و جبار ندا آید با اهل ملکوت که یا گماشتگان ما، درین آسمانها امروز همه عبادت‌های خویش بگذارید. زجل تسیح و تقدیس در باقی کنید و عطر استغفار سوزید، آن بنده برگشته ما را که با درگاه ما آمد، آن آبی که به تکلف از آن دیده در دناک او بیرون آمد در خزانه رحمت بنهید تا فردا در عرصات قیامت رضوان را فرستیم تا دست او گیرد و گرد قیامتش برآرد و این ندا می کند که «هذا عتیق الله» این آزاده کرده خداوند است و به مغفرت رسیده حق. برای آن که در گناهکاری هم داغ محمد بر زبان داشت هم داغ مهر ما در دل ...

چون عنو تو راه جرم من پاك بېست زین پس همه در معصیت آویزم دست
(سوره تحریم، ج ۱۰: ۱۶۳-۱۶۵)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» سماع اسم الله يوجب الهيبة والهيبة تتضمن الفناء و الغيبة. سلطانی است این کلمه. چون نقاب ملکی بگشاید و جلال کبریا او پیدا گردد بر هر چه افتد دمار از وی بر آرد و رقم نیستی برو کشند. شونده این کلمت از هیبت این کلمت چنان از خود فانی شود که مر او را هیچ خیال نماند و از هر نشان که دهند از آن نشان پنهان شود...
باز به سماع نام «رحمن و رحیم» از مضیق دهشت به صحراء انس افتد و فانی وی به صفت بقا بدل گردد. اینست سنت خداوند عزّ کبریا و تقدّست اسماء. هیبت الهیّت بنماید که موجب دهشت است و حیرت. و باز مرهم نهد به صفت لطف و رحمت.

«الله» اشارتست به جلال و عزّت الوهیت. «رحمن رحیم» اشارتست به کمال لطف و رحمت. هر که را تاج دولت دین بر فرق نهادند منشور عزّ او از حضرت این نام نویسند، و هر که را داغ شقاوت بر جان نهادند، رقم خذلان او از حضرت این نام کشند. داروگیر، گشاد و بند، نواخت و سیاست، عزّ و مدلت همه نتیجه قهر و لطف اوست. کونین و عالمین همه مُلك و ملك اوست...

(سوره ملك، ج ۱۰: ۱۷۸-۱۷۹)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» الباء، برّ الله لاهل السعاده. السین، سبق الرحمة لاهل الجهاله. المیم، المقام المحمود لاهل الشفاعة.

«با» اشارتست به برّ خداوند اهل سعادت را. «سین» اشارتست سبق رحمت اهل جهالت را. «میم» اشارتست به مقام محمود اهل شفاعت را. برّ او آنست که دلت را به نور معرفت بیاراست و درو چراغ توحید بیفروخت. قال الله تعالى: «فهو على نور من ربه». سبق رحمت آنست که در عهد ازل پیش از وجود آفرینش از بهر تو رحمت بر خود نوشت. قال الله «كتب ربكم على نفسه الرحمة». مقام محمود آنست که مصطفی عربی (ص) را گفت که از بهر شفاعت عاصیان امت را فردا ترا به قیامت بر پای کنم در مقامی که پیشینیان و پسینیان ترا در آن بستانند. قال الله تعالى «عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً»

(سوره قلم، ج ۱۰: ۲۰۰)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله روح للروح و شفاء للقلب المجروح، طوبی لمن يفدو بذکره و يروح فالرب عليه مطلع و الباب له مفتوح ...

اندر همه عمر من شبی وقت صبوح
 پرسید ز من که چون شدی ای مجروح
 خداوندا! به نشانت بیندگانیم، به نامت زندگانیم، به فضلت شادانیم، به مهرت نازانیم، مست
 مهر از جام تو یابیم، صید عشق در دام تو یابیم.

زنجیر معنیر تو دام دل ماست
 در عشق تو چون خطی بنام دل ماست
 عنبر ز نسیم او غلام دل ماست
 گویی که همه جهان به کام دل ماست

(سوره حاقه، ج ۱۰: ۲۱۷)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «الله» منور القلوب. «الرحمن» كاشف الكروب. «الرحيم» غافر الذنوب. الله، مطلع على الاسرار. الرحمن، بقضاء الاوطار. الرحيم، بغفران الاوزار. الله لارواح السابقين. الرحمن، لقلوب المقتصدین. الرحيم، لذنوب الظالمين.

انس مالك گفت: بالله العظيم که شنیدم از امیرالمؤمنین (ع) و علی از ابوبکر (رض) همچنین با سوگند. و ابوبکر از مصطفی (ص) و مصطفی از جبرئیل و جبرئیل از میکائیل و میکائیل از اسرافیل علیهم السلام از حق تعالی - جل جلاله - که گفت: بعزتی و جلالی وجودی و کرمی من قرأ «بسم الله الرحمن الرحيم» متصله بفاتحة الكتاب مرة واحدة اشهدوا علی آتی قد غفرت له و قبلت منه الحسنات و تجاوزت عنه السيئات و لا احرق لسانه بالنار و اجيره من عذاب القبر و عذاب النار و عذاب القيامة و الفرع الاكبر و يلقاني قبل الانبياء و اولياء»

عزیزتر است این نام که کارها بد و تمام و از بر مولی ما را پیغام. خنک مرآن زبان که بدو گویاست. خنک مرآن دل که بدان شیداست. به یاد کرد و یادداشت این نام بنده را امروز در دنیا حلاوت طاعت است، به در مرگ فوز و سلامت است. در گور تلقین و حجت است. در قیامت سبکباری و راحت است. در بهشت رضا و لقا و رؤیت است.

(سوره معارج، ج ۱۰: ۲۳۱)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز من عبده الف سواده. من طلبه و دَع و سواده، من عرفه انكر احبابه، من صحبه ترك محابه، من ذكره نسي اسمه، من شهده فقد عقله و لبه، من عرفه اعترف انه و راء ما وصفه.

به نام او که رستگاری بندگان در رضای او، دل مشتاقان بسته بند وفای او، به نام او که سعادت سعدا بقر فضل او، شقاوت اشقیا از اثر عدل او، به نام او که بقای عالمیان به مشیت او، فنای آدمیان به ارادت او، هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت زمین بازگسترده مقر

خاصگیان او، خورشید عالم آرا به حکمت او، هیکل ماه گهی چون نعل زرین و گهی چون ورقه سیمین به قدرت او. هر کجا عزیزی است آراسته خلعت کرم او، هر کجا ذلیلی است خسته تیر قهر او.

پیر طریقت در مناجات گفته: الهی! در الهیت یکتایی و در احدیت بی‌همتایی و در ذات و صفات از خلق جدایی، متصف به بهایی، متحد به کبریایی، مایه هر بینوا و پناه هر گدایی، همه را خدایی تا دوست کرای.

در چشم منی روی به من نسمایی و اندر دلمی هیچ به من نگرایی
ای جان‌ودل و دیسده و ای بینایی چون از دل و دیده در کنارم نایی
(سوره نوح، ج ۱۰: ۲۴۳)

• قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» کلمه سلابه غلابه نهابه و هابه. تسلب العقول و تغلب الالباب و تنهب الارواح من الاحباب و تهب الارتياح لقوم مخصوصین من الطلاب.

نام خداوندی که عالمان در وصف جلالش حیران، عارفان در شهود جمالش گدازان، واجدان در وجود افضالش نازان، دوستان در شوق وصالش سوزان، طالبان در بادیه نیازش خروشان. مهجوران در زاویه فراقش نالان، هر عزیزی نام و نشانش را جویان، هر طالبی حمد و ثنایش را گویان، هر ذاکری نسیم وصلش را بویان، هر سائلی بر امید فضلش پویان.

پویان و دوانند و غریوان به جهان در در صومعه و کوهان در غار و بیابان
یکسر همه محوند به دریای تفکر بر خوانده بخود بر همه لاخان و الامان
(سوره جن، ج ۱۰: ۲۵۹)

• قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله کلمه سماعها نزهه قلوب الفقراء، بهجة اسرار الضعفاء، راحة ارواح الاولیاء، قوت قلوب الانبیاء، سلوة صدور الاصفیاء، قره عیون اهل البلاء.

نام خداوندی که اشباح طالبان سوخته جلال او، ارواح قاصدان افروخته جمال او، انفس عزیزان بسته نوال او، حواس مقربان سرگشته اقبال او، اسرار عارفان تشنه وصال او، ابصار محبتان خسته دلال او، بسارویها که برو کرد نایافت او، بسا دلها که درو درد ناخواست او.

بای نواحی الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لنحوکم قصد
بسیار خلایقند جویان رهت کشته شده عالمی به هول سیهت
تا بر مه چارده نهادی کلّهت بینم کله ملوک در خاک رهت
(سوره مزمل: ۲۷۲)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

محوت اسمی و رسم جسمی
و فسی فنایسی فنیسی فنایسی
و غیبت عتبی و دمت انتا
و فسی وراثی و جدت انتا
در نفی تو اثبات تو مرتد نشود
تا خاک تو از باک مفرد نشود
تو حید تو از شرک مجرد نشود
تا فقر و غنا هر دو ترارد نشود

از هر دو سرای سرّ خویش مجرد کن تا گردی از میدان درگاه بسم الله بر رخسار روزگارت نشیند و سعید ابد گردی. هر چه معانی بشریت است و اندیشه طبیعت در آتش محبت بسوزد تا چون نام او گویی سینه تو از حدیث تو خبر دارد. يك قدم از خود فرانه تا جمال این نام نقاب عزت بگشاید و بر دلت متجلی شود. اندوه و شادی این نام بود که بر تخت سلیمان تافت تا جن و انس و طیور و وحوش کمر خدمت وی بر بستند. شطبه ای از حقیقت این نام بر کنگره طور تافت طبق طبق از هم فرو ریخت. حشمت این نام روز قیامت رسول خدا را گوید: تو با شفاعت گرد ایشان گرد که با ما شمار ندارند و اینان را به ما بگذار که ما ایشان را جمله در حمایت خود می داریم، آن سوختگان اهل توحید، عاصیان مفلس، قدم در آتش نهند و گویند: «بِسْمِ اللَّهِ» آتش می گریزد و می گوید: «جز یا مؤمن فقد اطفأ نورك ناری».

(سوره مدثر، ج ۱۰: ۲۹۲-۲۹۳)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم جلیل جلاله بلا اشکال و جماله لاعلی احتذاء و مثال. و افعاله لا باغراض و اعتلال و قدرته لا بجلادة و احتیال و علمه لا بضرورة و استدلال، فهو الذی لم یزل و لا یزال و لا یجوز علیه الفناء و الزوال. عزیز صمدی الذات، قدیم سرمدی الصفات مرای الذات بالابصار. نعمة منه و لطفاً بالابرار فی دارالقرار...

به نام او که عالی ذات است و صافی صفات، مقدّس و منزّه از بنین و بنات. کاشف الظلمات، ساترالسیئات، محیب الدعوات، مقیل العثرات، خالق الارض و السموات. رازق الوحوش و الحشرات.

ای زهر غم تو در دلم آب حیات
گفتی بیرم جان تو ای حور حیات
وی عشوه عشق تو مرا راه نجات
جان از تو مرا دریغ باشد هیهات؟

(سوره قیامت، ج ۱۰: ۳۰۸-۳۰۹)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم جبار توّحد فی آزاله بوصف جبروته و تفرّد فی آباده بنعت ملکوته، فazole ابدّه، و ابدّه ازله، جبروته ملکوته و ملکوته جبروته. احدى الوصف، صمدی الذات. سرمدی الصفات، لا یشبه کفوء فی ذاته و صفاته و لا یشفرّه لهو فی اثبات

مصنوعاته و لا یعتبره سهو فی علمه و حکمته و لا یعتبره لغو فی قوله و کلمته. فهو حکیم لا یلهو و علیم لا یسهو، و کریم یثبت و یمحو. فالصدق قوله و الخلق خلقه و الملک ملکه.

به نام او که عقلها خیره در جلال و عظمت او، به نام او که خردها سراسیمه در عالم مشیت بی علت او، به نام او که برهان کبریاء او هم کبریاء او، دلیل هستی او هم هستی او. به نام او که عبارت از مدح و ثنای او به دستوری او. یاد داشت و یاد کرد او به فرمان او، به نام او که طلب او به کشش او و یافت او به عنایت او، کدام تن بینی نه گذاخته قهر او، کدام دل بینی نه نواخته لطف او، کدام جانست نه در مخلب باز عزت او؟ کدام سرست نه سرمست شراب محبت او؟ کدام حشم است نه منتظر دیدار او؟ کدام گوش است نه در آرزوی گفتار او؟ رو به زاویه درویشان گذری کن تا بینی سوز طلب او، به کوی خراباتیان شو تا بینی درد نایافت او، در کلیسای ترسایان نشاط جستجوی او، در کنشت جهودان آرزوی یافت او، در آتشگاه گیران درد واماندگی ازو.

دلدها بسی بسینم و دلدار یکی جویسنده یسار بی عدد، یار یکی الهی! همه عالم ترا می خواهند کار آن دارد که تا تو کرا خواهی. بناز کسی که تو او را خواهی که اگر برگردد ز تو او را در راهی.

(سوره دهر، ج ۱۰: ۳۲۷-۳۲۸)

• قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» کلمه من ذکرها نال فی الدنيا و العقیبه بهجته و من عرفها بذل فی طلبه مهجته. کلمه اذا استولت علی قلب عطلت عن کل شغل و اذا واطب علی ذکرها عبد آمنه من کل هول.

به نام او که بر پادشاهان پادشاه است و پادشاهی وی نه به چشم و سپاه است. دوربین و نزدیک دان و از نهران آگاه است. بینا بهر چیز، دانا بهر کار، آگاه بهر گاه است. چه بانگ بلند او را، چه سر دل، چه روز روشن، چه شب سیاه است، به نام او که از لطف اوست که به مشتاق خود مشتاق است و از نیک خدایی اوست کش بارهی خود عهد و میثاق است.

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم به لطف خود نکردی در از نشان اختیار اگر نه به لطف او بودی که یارستی که ذکر او به خواب اندر بدیدن؟ و رنه عنایت او بودی کرا بودی به حضرت او رسیدن.

پیر طریقت گفت در مناجات خویش: «الهی کدام زبان به ستایش تو رسد؟ کدام خرد صفت تو برتابد؟ کدام شکر با نیکوکاری تو برابر آید؟ کدام بنده به گزارد عبادت تو رسد؟ الهی! از ما هر که را بینی همه معیوب بینی، هر کردار که بینی همه با تقصیر بینی، با این همه نه باران بر می باز ایستد نه جز گل کرم می روید. چون با دشمن با سطح به چندین بری، پس

سود پسندیدگان را چه اندازه و آیین محبتان را چه پایان؟ مقام عارفان را چه حد و شادی
دوستان را چه کران؟

(سورهٔ مرسلات- ج ۱۰: ۳۴۳)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم ملك تجمل عبادۀ بطاعته و تزیین خدمۀ عبادته، لا يتجمل بطاعة المطيعین و لا يتزين بعبادة العابدین. فزينة العابدین صدار طاعتهم و زينة العارفين حلة معرفتهم. و زينة المحبتين تاج و لايتهم و زينة المذنبين غسل و جوههم بصوب عبرتهم.
نام خداوندی که نام او دل افروزست و مهر او عالم سوز، نام او آرایش مجلس است و مدح او سرمایه مفلس. زینت زبانها تنای او، قیمت دلها به هوای او، راحت روحها به لقای او، سرور سرها به رضای او، دلایل توحید آیات او، معالم تفرید رایات او، شواهد شریعت اشارات او، معاهد حقیقت بشارت او، قدیم نامخلوق ذات او و صفات او. توانایی یگانه بی مگر، دانایی یگانه بی اگر. توانایی که همه کار تواند، دانایی که همه چیز داند. در شناخت حاصل و دریافت حاضر، به سلطان عظمت دور و به برهان فضل نزدیک، به بیان بر پیدا و از دریافت گمان نهان.
پیر طریقت گفت: الهی! من به قدر تو نادانم و سزای تو را ناتوانم، در بیچارگی خود سرگردانم و روز به روز در زیانم. چون منی چون بود؟ چنانم! و از نگرستن در تاریکی به فغانم، که خود بر هیچ چیز همتا ندانم، چشم به روزی دارم که تو مانی و من نمانم. چون من کیست؟ اگر آن روز بینم و در بینم بجان فدا آمم.

(سورهٔ نبا، ج ۱۰: ۳۶۰)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزیز لرب عزیز، سماعه یحتاج الی سمع عزیز و ذکره یحتاج الی وقت عزیز و فهمه یحتاج الی قلب عزیز. سمع بسماع الاغیار مبتذل و قلب بالاشتغال بالاغیار مستعمل. متى يصلح لسماع هذا الاسم العزیز.

نام خداوندی که قدر او بی منتهی است و صحت او با دوستان بی بهاست، در قدر نهان و در صنع آشکار است، از ماندگی دور و از اوهام جداست، دل را به دوستی و خرد را به هستی پیدااست، نه در صفت او چون، نه در حکم او چراست، در شنوایی و بینایی و دانایی یکتاست.
ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیدااست، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدااست، چون تو مولی کراست؟ چون تو دوست کجاست؟ هر چه دادی نشان است و آئین فردا است، آنچه یافتیم پیغام است و خلعت بر جاست، نشانت بی فراری دل و غارت جان است، خلعت وصال در مشاهدهٔ جمال چه گویم که چونست؟

روزی که سراز پرده برون خواهی کرد دانم که زمانه را زبون خواهی کرد

گر زیب و جمال ازین فزون خواهی کرد یارب چه جگرهاست که خون خواهی کرد
(سوره نازعات، ج ۱۰: ۳۷۴)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم کریم من تنصّل الیه من زلّاته تفضّل علیه بنجاته، و من توّسل الیه بطاعته تطول علیه بدرجاته. اسم عزیز من تقرب الیه باحسانه قابله بلطف افضاله و من تجنّب الیه بایمانہ اقبل علیه بکشف جلاله و جماله.

نام خداوندی که قوانین سعادت که در ظهور آمد از جمال نام وی آمد. قواعد شقاوت که پیدا گشت از حرمان نام وی پیدا گشت. سرپرده عزت «بِسْمِ اللَّهِ» در کنج حجره ادبار هر گدایی نزنند. نزول جلال و جمال «بِسْمِ اللَّهِ» به ولایت سمع و سینه هر دون همتی نرود. مرد دون همت بی درد، جلال و جمال «بِسْمِ اللَّهِ» از کجا شناسد. مرد خودبین هواپرست، حلاوت و طراوت «بِسْمِ اللَّهِ» از کجا داند؟

لطف نطقت کی شناسد اهل ژاژ و بیهده من و سلوئی را چه داند مرد سیرو گندنا
اگر جلال استغناء «بِسْمِ اللَّهِ» از عالم ازل بتابد، صد هزار و اند هزار نقطه نبوت را به صنم
لابالی بگذارند تا به دیگران خود چه رسد؟ ور عنایت جمال و کرم «بِسْمِ اللَّهِ» از درگاه لطف
قدم رو نماید جمله عالمیان را بخود راه دهد و در صدر دولت نشاند. برقی از سادات استغناء
ازل بجست، بحکم قهر، بر امیه خلف افتاد سوخته آتش قطیعت گشت. بادی از بادهای کرم از
هوای لطف قدم بر دل ابن ام مکتوم وزید او را با به بساط قرب رسانید...

(سوره عبس، ج ۱۰: ۳۸۸-۳۸۹)

• قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کلمه سماعها ربیع الجمیع من العاصی و المطیع و الشریف و الوضیع. من اصغی الیه بسمع الخضوع ترک طیب الهجوع و من اصغی الیه بسمع المحاب ترک لذیذ الطعام و الشراب.

مجنون بنی عامر، آن کار افتاده لیلی وقتی نقش نام لیلی بر دیوار دید شیفته نقش نام لیلی شد. هفت شبانروز در مشاهده آن نیشته بنشست که هیچ طعام و شراب نخورد. گفتند ای مجنون! هفت شبانروز بی طعام و شراب چون بسر آوردی؟ گفت: ای بیچاره! کسی را کش با نام دوست خوش بود طعام و شرابش کجا یاد آید؟ آنکه گفت:

جستمانی لتعلمی سر لیلی تجدانی بسر لیلی شحیحها
این حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی؛ پس چه گویی کسی که قبله جان وی حضرت قدس الهی بود و غالب دل وی مهر ذات قدیم. اگر با نام و ذکر او طعام و شرابش یاد نیاید چه عیب بود؟

بویکر شبلی گفت: ذکر ربّی طعام نفسی و ثناء ربّی لباس نفسی و الحیاء من ربّی شراب نفسی. نفسی فدای قلبی، قلبی فدای روحی، روحی فدای ربّی.

موسی کلیم (ع) چهل شبانروز بر امید سماع کلام حق منتظر نشست که طعام و شراب به خاطر وی نگذشت. باز چون به طلب خضر می شد در دبیرستان علم، یک نیم روز او را از طعام و شراب شکیب نبود تا گفت: «آتنا غذائنا» این حال نتیجه عشق است و عشق به دانایی و زیرکی و فتوای عقل حاصل نشود؛ عشق آمدنی بوده نه آموختنی. کسی که این راه نرفت منزل این راه چه داند؟ او که محرم عشق نبود حرم دوست را چه شناسد؟

مُحرم شدم به عشق و جهان شد مرا حرم لبیک عاشقی زدم از جان و دل بهم
(سوره نکویر، ج ۱۰: ۴۰۰)

* قوله تعالی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزیز اِذَا ارَادَ اعْزَازَ عَبْدٍ وَقَفَّهَ لِعِرْفَانِهِ، ثم زَيْتَهُ بِاحْسَانِهِ، ثم استخلصه بامتنانه، فعصمه من عصيانه، ثم قبضه على ايمانه، ثم بَوَّاهُ فِي جَنَانِهِ، ثم اَكْرَمَهُ بِرِضْوَانِهِ، ثم اَكْمَلَ نِعْمَتَهُ بِرِؤْيَتِهِ وَ عِيَانِهِ.

نام خداوند کریم مهربان، لطیف و رحیم و نوازنده بندگان، یگانه و یکتا در نام و نشان، دارنده جهان و نعمت بخش آفریدگان و دلگشای دوستان، به بنده نوازی معروف، به مهربانی موصوف، به فضل خود باز آمده، به وفای امیدواران، به لطف خود پذیرنده حقیرهای پرستندگان، به کرم خود سازنده کار بندگان در دو جهان، به مهربانی خود نوازنده ضعیفان و شنونده دعای عاجزان. از کمال کرم او نکته ای شنو:

هر شب به وقت سحر، آن ساعت که وقت نیاز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن ساعت که نسیم صبا مهر بر دل مشتاقان وزد، آن ساعت که ربّ العزّه سوگند به وی یاد می کند که «وَالصَّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» بر بساط «وَنَحْنُ أَقْرَبُ» در خلوت «وَهُوَ مَعَكُمْ» سرّاً بستر شراب «أَنَا جَلِيسٌ مِنْ ذِكْرِنِي» بی زحمت اغیار به جان دوستان می رساند و از زناد «يُنزِلُ اللَّهُ» آتش «نَارَ اللَّهِ الْمَوْقُودَةَ» در دل سوختگان می زند و بیماران را تعهد می کند و به کمند لطف رمیدگان را به درگاه می کشد که عبادی! اگر طاعت آرید قبول بر من و در سؤال کنید عطا بر من و در گناه کنید عفو بر من. آب در جوی من، راحت در کوی من، طرب در طلب من، انس با وصال من، شادی به دیدار من، امروز در دنیا با بنده عاجز چنین خطاب می کنند و فردا در عرصه عطنی و انجمن کبری با بنده عاصی گوید: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» این عجب نگر، تهدیدی لطف آمیغ! خود سؤال می کند و در نفس سؤال، بنده را تلقین جواب می کند به آنچه گفت: «بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» نام کریم با یاد بنده می دهد تا بنده گوید: غرتی بك كرمك و لولا كرمك ما فعلت لأنك رأيت فسترت و قدرت فامهلت...

(سوره انفطار، ج ۱۰: ۴۰۷-۴۰۸)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

و تلك بحار ليس يطفو غريقها
و عيني قد ذابت و سال عروقها
فلاحت قليلاً ثم غاب طريقها
دليلاً عليكم غيركم فيسوقها
ترا جويم كه درمانم تو دانی
مرا تا باشد این درد نهانی

ای خداوند همه خداوندان، ای بار خدای همه بار خدایان، ای پادشاه بر همه شاهان، پیش از هر زمان و پیش از هر نشان. خدایا بر دباری و بندگان را فرا گذاری، می فرا گذاری تا فرو گذاری یا می فرا گذاری تا در گذاری. اگر فرو گذاری بی نیازی و در گذاری بنده نوازی. عظیم المن و قدیم الاحسان و جهانیان را نوبت سازی، بنده را بر ناسزا می بینی و بر عقوبت نشناوی، از بنده کفر شنوی و نعمت باز نگیری و باز آید و عده عفو و مغفرت دهی که «ان یتھوا یغفر لهم ما قد سلف». کریم و رحیم و لطیف خدایی.

در اخبار داود است علیه السلام که گفت: بار خدایا! خواهم که بدانم که کرم تو با بنده عاصی تا کجاست؟ گفت: یا داود! تا آنجا که بنده ای باشد که گناه کند و من او را از سر گناه فرا دارم به لطف و نعمت نه به قهر و عقوبت. نعمت بروی بیشتر ریزم و نواخت خود بروی بیشتر نهم تا آخر از من شرمی بدارد و به درگاه من باز گردد. سزای بنده ضعیف آنست که به زبان سپاسداری به نعت تضرع و زاری گوید: ای نزدیک تر به ما از ما و مهربانتر بر ما از ما، نوازنده ما به کرم خویش نه به سزای ما، نه کار ما به ما، نه بار به طاقت ما، نه معاملات در خور ما، نه منت به توان ما. هر چه کردیم تاوان بر ما، هر چه تو کردی باقی بر ما. هر چه کردی بجای ما به خود کردی نه برای ما.

(سوره مطفین، ج ۱۰: ۴۲۰-۴۲۱)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزیز، رداءه کبریاء، سناء علاءه علاءه بهاءه جلاله جماله، جماله جلاله، المعهود منه لطفه، المألوف منه عطفه، کیف ما قسم للعبد؟ فالعبد عبده ان اقصاءه، فالحکم حکمه و ان ادناه، فالامر امره.

مؤمنان در گفتار این نام دو قسم اند: قومی را نظر بر جمال لطف و کرم آمد، بنایندند؛ قومی را نظر بر جلال کبریاء قدم آمد، بنالیدند. نازیدن ایشان بر امید وصال و نالیدن ایشان از بیم فصال: اذا نظروا الى الجلال طاشوا و اذا نظروا الى الجمال عاشوا.

ای مسکین که نام او می شنوی و نه از جلال او خبر داری و نه از جمال او اثر شناسی. و حق جل جلاله با تو می گوید: ابتدای کارها امروز به نام من کن تا من فردا انتهای کارها به

۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵

کام تو کنم. نامی که مونس دل غریبان است و پشت و پناه عاصیان، نامی که دل عارفان بجوش آورد و زبان عاصیان به فریاد و خروش آرد، نامی که هر که آن را عزیز دارد در دو جهان عزیز گردد.

پسر حافی در شاهراهی می‌رفت. کاغذ پاره‌ای یافت که بر وی نام الله نوشته بود، برگرفت و آن را به بوی خوش معبر و معطر کرد. همان شب در خواب او را گفتند: تو نام ما خوشبوی کردی ما نیز نام تو در دو جهان خوشبوی گردانیم.

(سوره انشاق، ج. ۱۰: ۴۳۱-۴۳۲)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز، من قصده و جدده و من طلبه عرفه. فاذا عرفه لطفه، فاذا وجد لطفه الله، فاذا انه انف ان يخالفه.

نام خداوندی که از جود او هر مفلسی را نصیبی است، و از کرم او هر دردمندی را طیبی است. لطیفی که از سعت رحمت او هر کسی را تیری و از بسیاری بر او هر نیازمندی را بهره‌ای است. عزیزی که بر سر هر مؤمن از او تاجیست و در دل هر محب از او سراجیست. هر شیفته‌ای را با او سروکاریست، هر منتظری را آخر روزی شرابی و دیداری است. پیر طریقت گفت: میدان راه دوستی افراد است، آشامنده شراب دوستی از دیدار بر میعاد است؛ برسد هر که صادق، روزی به آنچه مراد است.

(سوره بروج، ج. ۱۰: ۴۴۶)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» انس المحبین فی الدنيا كلام الله و فی العقبی سلام الله. شادی مؤمنان درین جهان از سماع نام و کلام اوست و در آن جهان از دیدار و سلام او. مؤمن اوست که به زبان نام او گوید و بجان و دل رضای او می‌جوید. دست از اغیار می‌شوید و نسیم گل وصال می‌بوید، در میدان عبودیت می‌بوید و به زبان حال این بیت می‌گوید:
نام تو مرا مونس و یارست به شب
وز ذکر توام هیچ نیاساید لب
پیرزنی پارسا را گفتند: وقتی که در مناجات باشی ما را به دعا یاد دار. گفت: بیزارم از آن وقت که مرا با دوست رازی بود و جز از دوست مرا از چیزی یاد آید. ای مسلمانان! همت بلند دارید و در راه طلب کم از زنی مباشید. بنگرید که آن پیرزن در علو همت خویش کجا رسیده؟

بر همت من زمانه را ناز نماند

بر دیده من سپهر را راز نماند

در پیکر طبل باز آواز نماند

پرواز مکن که جای پرواز نماند

(سوره طارق، ج. ۱۰: ۴۵۴)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم یخبر عن جلال ازلی و جمال سرمدی، جلال لیس له زوال، جمال لیس له انتقال، جلال هو استحقاقه لجبروته، جمال هو استحقاقه لملكوته. جلال من كاشفه به. فاوصافه فناء فی فناء، جمال من لاطفه به، فاحواله بقاء فی بقاء.

به نام او که در ازل پیش از وجود کائنات و محدثات خود او بود جل جلاله، تنها بی قلت، دانا بی علت، توانا بی حیل، باقی به بقاء خویش، متعالی به صفات خویش، متکبر به کبریا، خویش، قدوس به صمدیت خویش، موجود به ذات احدی، موصوف به صفات سرمدی، پاک از عیب، دور از وهم، بیرون از قیاس، یگانه و یکتا در نام و در نشان، آفریدگار جهان و جهانیان. خلق را بیافرید چنانکه خود خواست تا هستی وی بدانند، خداوندی وی بشناسند، از صنع وی بر کمال علم و قدرت وی دلیل گیرند، اینست که رب العالمین گفت: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» معناه: الا لامرهم ان يعبدوني. جن و انس را نیافریدم مگر آن را تا بفرایم که مرا پرستند. پاکی و بی عیبی من بدانند، ستوحی و قدوسی مرا بشناسند... (سوره اعلی، ج ۱۰: ۴۴۳-۴۴۴)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الی سامع الاصوات مع بعد المسری	شکوت الذی القاه من السم الذکری
فیالیت شعری و الامانی کثیره	ایشعربی من بست ارعی له الشعری
یار از دل من خبر ندارد گویی	یا خواب به من گذر ندارد گویی
تاریکتر است هر زمانی شب من	یا رب شب من سحر ندارد گویی

ای عنوان نامه آشنایی، ای طغرای منشور دوستی، ای صیقل آینه یقین، ای علمدار لشکر دین، ای رباینده جانها و غارت کننده دلها. بر سر کوی یافت ناله واجدان تو، در قعر دریای محبت غوص شیفتگان تو، در معرکه معارف، جان باختن عاشقان تو، در میدان بلا تاختن سوختگان تو. طعمه سازیم جان خویش آن بازی را که پرواز کند در فضای طلب تو. فدا کنیم دل خویش آن مفلسی را که آه کند از درد نایافت تو. نثار کنیم دیده خویش آن منتظری را که بود در آرزوی دیدار تو.

هر شب نگرانم به یمن تا تو بر آید	زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید
کوشم که پیوشم صنما نام تو بر خلق	ز اول سخنی نام تو اندر دهن آید

(سوره غاشیه، ج ۱۰: ۴۷۲-۴۷۳)

• قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله، کلمة منبعا لیس یسموالی فهما کل خاطر. فحاطر غیر عاطر عن علم حقیقته متفاصر، کلمة عزیزة من ذکرها عز لسانه و من صحبها اهتر

حنانه.

قدر «بسم الله» کسی داند که دلی صافی دارد و در دل یادگار الهی دارد. ساحت سینه از لوث غفلت پاک دارد، نظر الله پیش چشم خویش دارد. خلوت «و هو معکم» نقش نگین یقین خود گرداند، عین بیداری و هشیاری شود تا چون نام او گوید طنطنه حروف به سمعها می‌رسد و غلغله عشق بجانها می‌بود.

(سوره فجر، ج ۱۰: ۴۹۱)

* قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» نام ملکی که از کفی مرکز غربا کرد و از دودی قبه خضرا کرد. شواهد قدرت در خطه فطرت پینا کرد، از پاره‌ای گوشت زبان گویا کرد، از پاره‌ای پیه چشم بینا کرد، و از پاره‌ای خون دل دانا کرد، عاصی را به لطف خود آشنا کرد، جانهای دوستان از شوق خود شیدا کرد، هر چه کرد به حلال و کبریا کرد. از جمله خلاق بندهای را جدا کرد، نام از محمد مصطفی کرد، او را کان کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد، قاعده جود و سخا کرد، قانون خلق و حیا کرد، مایه نور و ضیاء کرد، زینت دنیا و عقبی کرد، و از شرف و کرامت او به قدمگاه او سوگند یاد کرد که «لا اقسّم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد».

(سوره بلد، ج ۱۰: ۵۰۱)

* قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» کلمه سماعها یوجب روحاً لمن کان یشاهد الایقان، و ذکرها یوجب لوحاً لمن کان یوصف البیان، فالروح من جود الاحسان و اللوح من شهود السلطان و کل مصیب و له من الحق سبحانه نصیب.

به نام او که مصنوعات از قدرت او نشان، مخلوقات از حکمت او بیان، موجودات بر وجود او برهان، نه متعاور زیادت، نه متداول نقصان، انس با او زندگانی دوستان و مهر او شادی جاودان. شیرین سخن است و زیبا صنع و راست پیمان. خداوندی که در هر جای صنعی حبی دارد و در هر امری لطفی خفی دارد. عقل و فهم آدمی عاجز از دریافت آثار قدرت او، دست فکرت آدمی هرگز نرسد به دامن حکمت او. یکی اندیشه کن در این آب و گل که چه نقش آمد از قلم تقدیر و تصویر او؟ باز در نطفه مهین نظاره کن که چنین هیکل جسمانی و شخص انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه چون ظاهر گشت به قدرت او...

(سوره شمس، ج ۱۰: ۵۰۸)

* قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من لم تتعطر القلوب الا بنسيم اقباله، و لم تتفطر

الدموع الالوة فراقه او روح وصاله فدموعهم على الحالتين منسكة و قلوبهم فى عموم احوالهم ملتبه و عقولهم فى غالب اوقاتهم منتهبه.

تا عزت «بسم الله» جمال و جلال خویش درین سرای حکم آشکارا کرد، جهانیان دل از خواجگی خویش بر گرفتند، تا رایت دولت این نام از غیب ظاهر گشت، از عرش مجید تا به فرش مهید همه موجودات کمر استقبال بر میان بستند تا در بطحاء مکه این نواخت به آن مهتر عالم رسید که «اقرا باسم ربك» کس را درین عالم پروای خویش نماند. آن عزیزی گفته در مناجات: ای پذیرنده عذر هر پشیمانی، ای سازنده کار هر بی‌درمانی، کدام دلست که در آتش شوق تو نیست؟ کدام دیده است که در انتظار دیدار تو نیست؟ کدام جانست که در مخلب باز عزت تو نیست؟ کدام سرست که سر مست شراب محبت تو نیست؟

در زاویه درویشان همه سوز طلب تو، در کوی خراباتیان همه درد نایافت تو، در کلیسای ترسایان همه نشاط جست و جوی تو، در آتشیگاه گبران همه درد و اماندگی از تو
دل داده بسی بینم و دلدار یکی جوینده یار بی‌عدد، یسار یکی
(سوره اللیل، ج ۱۰: ۵۱۷-۵۱۸)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» به نام او که زینت زبانها و یادگار جانها نام او، به نام او که آسایش دلها و آرایش کارها به نام او، به نام او که روح روحها و مفتاح فتوحها نام او، به نام او که فرمانها روان، و حالها بر نظام از نام او، جلال الهیت مطلع قدم او، بس قفلها که به این نام از دلها برداشته، بس رقمهای محبت که به این نام در سینه‌ها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی هشیار شده، بس مشتاقان که به این نام دوست را یافته، هم یادست و هم یادگار، بنام او تا وقت دیدار.

گل را اثر روی تو گل بوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند
(سوره الضحی، ج ۱۰: ۵۲۹-۵۳۰)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» به یاد این نام عزیز و پیغام شریف، خطاب خطیر و نظام بی‌نظیر، بارگاه نور اعظم و حلقه در سرای قدم، دست آویز بندگان و دلاویز دوستان. در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر به مدد لطف این نام و کس را در هر دو سرای زندگی مسلم نبود مگر به رعایت و عنایت این نام. از جمله کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم به سمع نبوت رسانیدند و مؤمنان و دوستان را به تعلیم آن رتبت تخصیص دادند هیچ کلمه در نظم و صیغت و در نثر لغت آن عزت و حرمت و آن شرف و رفعت ندارد

که این آیت تسمیت دارد: بسم الله الرحمن الرحيم. هر حرفی از او در تحقیق و تمکین را صدفی است، هر کلمه‌ای از او شرابِ رحیق و تسنیم را وسیلتی است. و آن نقطه که در تحت باء بسم الله است اگر چه در نظر بشریت اختصاری و اقتصادی دارد آن در آسمان قرآن بر مثال زهره کمال است و بر رخسار حقیقت بر مثال خال جمال است. و بر جمله همی دان که این آیت تسمیت، مهادن حقایق است و منابع دقایق و مشارع شرایع. هر که از دلی صافی و جانی به عهد ازل وافی بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» از عذاب و عقاب رست و به ثواب بی‌شمار پیوست. (سوره انشراح، ج ۱۰: ۵۳۷)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» قلوب العارفين بالله عرفت و ارواح الصديقين بالله الفت، و فهم الموحدين بساحات جلاله ارتفعت، و نفوس العابدين بالعجز عن استحقاق عبادته اتصفت، و عقول الاولين و الآخرين بالعجز عن معرفة جلاله اعترفت.

نام خداونوی که عقول عقلاء در ادراک جلال او خیره شده، آبروی متعززان در آب جمال او تیره گشته، فهم‌های خداوندان فطنت از دریافت صفات کمال او عاجز آمده، خلق عالم جمله جانها بر من یزید عشق نهاده و جز حسرت و حیرت سود ناکرده، همه عالم را به بوی و گفتم‌گویی خشنود کرده و جرعه‌ای از کأس عزت خود به کس نداده.

ای گشته اسیر در بلای تو آن کس که زندم ولای تو
عشاق جهان همه شده واله در عالم عز کبریای تو
(سوره تین، ج ۱۰: ۵۴۵)

• قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم يدل على جلال من لم يزل، اسم يخبر عن جمال من لم يزل، اسم يقبال من لم يزل، اسم يشير الى افضال من لم يزل، فالعارف شهد جلاله فطاش، و الصفي شهد جماله فعاش، و الولي شهد اقباله فارتاش، و المرید شهد افضاله فقام يطلب مع كفاية المعاش.

به نام او که نامش آرایش مجلس و مدحش سرمایه مفلس، به نام او که نامش دل افروز و مهرش عالم سوز. به نام او که نامش آیین زبان و خبرش راحت جان، به نام او که نامش نور دیده مؤمنان، یادش آیین منزل مشتاقان، یافتش فراغ دل مریدان، مهرش انس جان محبتان، حکمش توتیای دیده عارفان، ذکرش مرهم جان سوختگان.

پیر طریقت گفت: الهی! زبان از محبت خاموش است، حالش همه زیانست، ورجان در سر دوستی کرد، شاید که دوست او را بجای جانست، غرق شده آب نبیند که گرفتار آنست، و به روز چراغ نیروزند که روز خود چراغ جهانست.

(سوره علق، ج ۱۰: ۵۵۳-۵۵۴)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «بِسْمِ اللَّهِ» كلمة سماعها يوجب احد امرين اما صحواً اما محواً. صحواً لمن سمعها بشاهد العلم فيستبصر بواضح برهانه. و محواً لمن سمع بشاهد المعرفة لانه يتحير في جلاله سلطانه.

يا موضع الباطن من ناظري و يا مكان التمر من خاطري
يا جملة الكل التي كلها كل من بعضي و من سائري

ای خداوند که یاد تو بیان دل و زبانت و مهر تو میان سر و جان، وصل تو زندگانی جانست و رستخیز نهان. ای خداوندی که به علم هر جایی و به ذات بر آسمان قرب تو در دیدن است و اشارت در نفس و صحبت در جان. ای خداوندی که در نهانی پیدایی و در پیدایی نهان. یافت تو روز است که خود بر آید ناگهان. یاونده تو نه به شادی پردازد نه به اندوهان. سرگشته در کار تو همچون بی خبران.

مشتاق تو در کویت از شوق تو سرگردان از خلق جداگشته خرسند به خلقانها
از سوز جگر چشمی چون حلقه گوهرها وز آتش دل آهی چون رشته مرجانها
(سوره قدر، ج. ۱۰: ۵۶۳-۵۶۴)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عزيز تنصل اليه المذنبون فغفرهم، و توکل عليه العابدون فجزهم، و توصل اليه المطيعون فوصلهم و نصرهم، و تعرف اليه العالمون فبصرهم، و تقرب اليه العارفون فقربهم، لکنه في جلاله حيرهم.

هزاران سال گذشت تا خلق عالم در سماع این نام سرگردانند، غایت و نهایت ذات و صفات وی می ندانند، قومی در میدان اند و قومی بیرون میدان اند، همه بسته امر، خسته نهی، در قید تکلیف، در انتظار وعد، در بند وعید، بر امید یافت، و حضرت صمدیت منزله از ادراک او هام، مقدس از احاطت افهام. عقلی که از جلال وی اندیشد معقول شود، فهمی که از جمال وی ادراک جوید دلیل گردد، و همی که از کمال وی علم خواهد متحیر گردد، عقل عاجز و فهم قاصر و وهم متحیر و علم مقصر و طبع ذلیل و قلب کسیر و سر اسیر و جمال او بر قدر جلال او و جلال او بر وفق جمال او.

(سوره بینه، ج. ۱۰: ۵۷۲)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بسم الله كلمة من تأملها بمعانيها و وقف على ما اودع فيها رتعت اسرارها في رياض من الانس مونقة و ظلت افكاره بلوائح من اليقين مشرقة، فهي على جلال الحق شاهدة. و على ما يحيط به الذكر و يأتي عليه الحصر

زائده.

در گرفتم به نام خداوند جهان، قادر و قاهر و دیان، لطیف و کریم و رحیم و رحمن، بی‌نیاز از اهل زمین و آسمان، دارنده هر دو عالم، داننده آشکارا و نهان، آفریننده خلق نه چنین و نه چنان، بردارنده گردون گردان، پیداکننده بساط و میدان، نگارنده از گل صورت انسان، نوازنده او به خلعت احسان، مطیعان را وعده داد به نیم جاودان و درجات جنان، عاصیان را بیم داد به درکات نیران، همه راهست کرد در این سرای امتحان، جایگاه عموم و آخران، و بحکمت اختلاف نهاد میان ایشان، بعضی گریان و بعضی خندان، لختی با کفر و نفاق، لختی با اسلام و ایمان، آنکه در خاک کند مدتی پنهان، پس بجنباند زمین را به فرمان روان، تا بیرون افکند بار خویش از آدمیان و پریان و غیر ایشان...

(سوره زلزله، ج. ۱۰: ۵۸۰-۵۸۱)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةً إِذَا سَمِعَهَا الْعَاصُونَ نَسُوا زَلَّتْهُمْ فِي جَنبٍ رَحْمَتُهُ، وَإِذَا سَمِعَهَا الْعَابِدُونَ نَسُوا صَوْلَتَهُمْ فِي جَنبِ أَلِهَيْتِهِ. كَلِمَةٌ مِنْ سَمِعَهَا مَا غَادَرَتْ لَهُ شَعْلًا إِلَّا كَفَتَهُ. وَ لَا أَمْرًا إِلَّا أَصْلَحَتْهُ وَ لَا ذَنْبًا إِلَّا غَفَرَتْهُ وَ لَا آرِبًا إِلَّا قَضَتْهُ.

نام خداوندی که جز از وی خدایی نه و در حکم وی چون و چرایی نه، و جز به نور او کس را روشنایی نه، و جز به الهام او کس را دانایی نه، و با حکم او کس را توانایی نه، و جز به هدایت او کس را بینایی نه. عزیز است این نام که دلها را انس است و جانها را پیغام، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام.

در هجده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر به مدد لطف این نام. کس را در هر دو سرای زندگی مسلم نبود مگر به رعایت و حمایت این نام، در هفت آسمان و هفت زمین کس مقبول حضرت نیامد مگر به اقرار این نام، و کس مهجور درگاه عزت نگشت مگر به انکار این نام.

(سوره عادیات، ج. ۱۰: ۵۷۸)

* قوله تعالى «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بِسْمِ اللَّهِ كَلِمَةٌ مِنْ آمَنَ بِهَا مِنْ زَوَالِ النِّعْمِ وَ مِنْ ذِكْرِهَا ظَفَرِ بَنِيَمِ الدُّنْيَا وَ الْعَقْبِ. وَ مِنْ عَرَفَهَا وَ اعْتَقَدَهَا سَعْدُ سَعَادَةٍ لَا يَشْقَى وَ وَجَدَ مَلَكًا لَا يَلْبِي وَ بَقِيَ فِي الْعَرِّ وَ الْعَلِيِّ.

نام نامداری که نامش یادگار جانست و دل را شادی جاودانست و رُوح روح دوستان و آسایش غمگنان است. عنوان نامه‌ای که از دوست نشانست و مهر قدیم مضمون آنست، نامه‌ای که بقرار را درمانست و از طبع امانست، نامه‌ای که هم گوی و هم چوگانست، مرکب او

شوق و مهر او میدانست، گل او سوز و معرفت او بوستانست. نامه‌ای که درخت توحید را آبخورست، و دوستی حق مرآن را میوه و بر است. **يقول الله تعالى «لا يزال العبد يذكرني و اذكره حتى يحبني و احبه»**. و گفته عزیزانست که «اذا ذكرت من انا احتقرت و اذا تذكرت لمن انا افتخرت». چون با خود نگرم و کردار خود بینم گویم: از من زارتر کیست؟ چون با تو نگرم و خود را در بندگی تو بینم گویم از من بزرگوارتر کیست؟

گاهی که به طینت خود افتد نظرم گویم که من از هر چه به عالم بشرم
 چون از صفت خویشش اندر گذرم از عرش همی به خویشش در نگرم
 پیر طریقت گفت: گاهی که به خود نگرم همه سوز و نیاز شوم، گاهی که بدو نگرم همه ناز و راز شوم. چون به خود نگرم گویم:

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاک سرم
 چون بدو نگرم گویم:

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد چون بدل غاشیه حکم و قضای تو کشم
 بوی جان آیدم از لب که حدیث تو کنم شاخ عزت رویدم از دل که بلای تو کشم

(سوره قارعه، ج ۱۰: ۵۹۲-۵۹۳)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة سماعها غذاء ارواح العابدین، ضياء اسرار العارفين، بلاء مهج المریدین، دواء كل فقير و قير مسكين.

نام خداوندی که مؤمنان را دلدارست و دوستان را وفادار، مریدان را مهردار است و عاصیان را آمرزگار. در ذات بی نظیر است و در صفات بی یار، فضلش بسیار و کرمش بی شمار، زیبا صنع و شیرین گفتار، عالم الاسرار و معیوبان را خریدار. خداوندی که باز راز او دلهای دوستان شکار کرد، و آنچه از کل کون پیوشید بر آب و خاک آشکار کرد. دلهای مؤمنان به نور معرفت باضیا کرد، زبانهاشان به نطق شهادت گویا کرد بر اعضاء و ارکان رنگ دوستی پیدا کرد و آنچه کرد با مؤمن بسزا کرد. خود می گوید جل جلاله «و الزمهم كلمة التقوی و كانوا احق بها و اهلها».

(سوره تکوین، ج ۱۰: ۶۰۱-۶۰۲)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة من سمعها و في قلبه عرفان تالات انوار قلبه، و تفرقت انواع کره، و تحیرت في جلاله شوارق لبه. كلمة من عرفها و في قلبه ايمان احبها من داخل الفؤاد و هجر في طلبها الرقاد و ترك لاجلها كل هم و كل مراد.

بر افواه ائمه دین و علماء شرع متداولست که هر چه اندر کتب و صحف ربانی است از

اوراق آدم و صحف شیش(ع) و ادريس(ع) و ابراهيم(ع) و موسى(ع) مجموع آن جمله اندر تورات و انجيل و زبور است. و هر چه اندرين کتب است بيان و نشان آن در قرآن عظيم و فرقان مجيد است و هر چه در قرآن مجموع و مسموع است در سورة «الحمد» است و هر چه در سورة «الحمد» است اندرين چهار کلمه است که «بسم الله الرحمن الرحيم». و هر چه درين چهار کلمه است در حروف «بسم الله» است. و هر چه در صورت «با» است در صرة نقطه وى است. و گفته اند: نظم قرآن بر مثال عرش آمد و نقطه «با» بر مثال ذره. اکنون دیده سر بگشا در صور و در سور نظر کن، نهايت عظمت در قرآن و در عرش بين و نشان قدرت در ذره و در نقطه بين. در اضافت به قدرت چیزی را عظيم بدان، و در اضافت به حکمت وجود چیزی را حقير و خرد مخوان. عرش عظيم بيافريد که اندر تحت هر پایه‌ای از پایه‌های آن سید و شصت هزار عالم است پر از مقربان و مقدسان. و ذره‌ای حقير بيافريد که قدر رسم صورت وى بينند حساً و ليکن دست به وى نرسد حساً و مشاً. اين ذره که در تقابست نور آفتاب آن را عيان کند. و آن عرش که در حجابست نور قرآن آن را بيان کند. تا اين نور نبود کس ذره نبيند. و تا آن نشان نبود کس عرش نداند. و در آفرينش عرش حکمت است که سقف عالم بود. محراب اعظم، آيينه قدرت، نهايت صورت، قبله کرويان، مطاف مقربان، خزينه لطائف، منبع طرائف، مطلع انوار، مجمع آثار. و در آفرينش ذره حکمت است که بيان کمال قدرت بود، نشان اظهار فطرت، آيينه عبرت، گواهی بی‌نیازی عزت، بيان داعیه اعتبار، نشان قهر و قدرت جبار، تا بدانی که صنع صانع حکيم جل جلاله عبث نبود و کار وى سفه نبود و بر وى لهور و انبود. و هر چه کند در آن سرى است که در ابداع وى هوس و هوئى نبود: «على قدر اهل العزم تأتى العزائم».

(سورة عصر، ج ۱۰: ۶۰۵-۶۰۷)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة غيورة لا يصلح لذكرها الانسان مصون من اللغو والغيبة. و لا يصلح بمعرفتها الا قلب محروس عن الغفلة والغيبة و لا يصلح لمحببتها الا روح محفوظة عن العلائق والحجبة.

نام خداوندی که عزیز است نام او، عظیم است انعام او، قدیم است کلام او، شیرین است پیغام او، هر ذره‌ای از ذرات عالم دلیست بر جلال و اکرام او، هر کجا شاهیست نقش بندگی بر جبین و اعلام او. هر کجا درویشی است مولی آنجا که دل پر حسرت بی‌کام او. خداوندی که زمین خدمت نکشد بار نعمت او، آسمان شکر بر نتابد اعباء امانت منت او، دست وصف نرسد به شاخ نعت جلال صمدیت او، چشم ادراک نبیند سهیل فلک جمال احدیت او، خواطر ضمائ و سرائر اسرار در نیابد دقایق حقایق او. کسوت عبارت و اشارت محیط نشود به وصف عزت و

کبریا او.

پیر طریقت گفت: الهی! تو آنی که خود گمتی چنانکه خود گمتی چنانی، عظیم شانی و قدیم احسانی، عزیز و سلطانی، دیان و مهربانی. هم نهانی، هم عیانی، دیده را نهانی و جان را عیانی، من سزای تو ندانم، تو دانی.

رفیع السقدر فی عز المکان کریم القبول فی لطف البیان
(سوره همزه، ج. ۱۰: ۶۱۱)

♦ قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم غنّی من طاعه اغناه و من خالفه اضاعه و اقامه. اسم عزیز من وافقه رقاہ الی الرتبة العلیا، و من خالفه القاه فی المحنة الکبریٰ.

نام خداوندی عظیم، جبار نامدار کریم، قهار کردگار حکیم. خداوندی که رقم قلم قضاء او به هیچ آب منسوخ نگردد، جباری که تیر تقدیر او به سپر هیچ آفریده مندفع نشود، کریمی که فضل عمیم او در هیچ معیار ننگند، رحیمی که احسان قدیم او هیچ میزان نسجد، خاطر اگر چه هادی و داهی بود در لمعات انوار سجات جلال او گمراه شود، شکر اگر چه با طول و عرض بود در فضل و احسان و طول و امتنان او کوتاه گردد. عقل اگر چه کامل و وافر بود در دریای علم او غریق گردد. وهم و فهم اگر چه با حدّت و فطنت بود در انوار جلال و جمال او حریق شود.

پیر طریقت - قدس روحه - بدین معنی سخنی مختصر به اشارت گفته بس نعر و بس عجب. گفت: از جمال و جلال دوست کسی لذت یابد کش دیده بازست، مصحوب لم یزل با صاحب لم یکن بدساز است.

(سوره فیل، ج. ۱۰: ۶۲۰-۶۲۱)

♦ قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» باسم من لا غرض له فی افعاله و لا عوض عنه فی جلاله و جماله، باسم من لا یجد الفقیر من دونه قراراً و لا یجد احد من حکمه فراراً.

نام خداوندی که نامش مونس مفلسان است، یادش راحت دل مریدان است، مهرش قوت جان مشتاقان است، یافتش روز دولت طالبان و سور و سرور درویشانست. عزیز قدر و عظیم شأن است، ملک او جاودان و عزت او بی کرانست، سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوستان است. خداوندی که چراغ توحید در کلبه دل دوستان فضل او افروزد، سرشتهای پنداشت از ساحت دوستان نار عدل او سوزد. گاه نور ایمان در پرده کفر و ظلمت بدارد، گاه زحمت ظلمت کفر به نور ایمان بردارد. خدای همه آفریدگان اوست، آن کند که خود خواهد. دارنده و داننده اوست، هر کس را آن دهد که سزای او بود. مالک الملک اوست، یکی

در
تو
نور
ظلمت

را مُلک دهد تا پیوسته در روح و ریحان بود، یکی را ملک نفس دهد تا همیشه در ظلمت عصیان بود. طوبی کسی را که فردا مهمان دل وفادار نیکوکار بود. ویل بر آن کس که فردا در زندان نفس غدار مکار بود! از عدل او بر این یکی حکم شقاوت رفته و جور نه، از فضل او بر آن یکی حکم سعادت رفته و میل نه.

(سوره قریش، ج. ۱۰: ۶۲۷-۶۲۸)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» افلح من عرف «بسم الله» و ما ربح من بقى عن «بسم الله» من صحب لسانه ذكر «بسم الله» و صحب جناحه حب «بسم الله» كفى له شفیعا «بسم الله» الى من تعبدنا بذكر الله.

در هر کلمه‌ای از کلمات بسم‌الله، اسرار ازل و ابد تعبیه است، اما در حجب عزت متواری است تا سمع هر ناسزایی بدو نرسد و هر نامحرمی راه بدو نبرد. نه هر چه به سمع ظاهر رسد جان و دل آن را قبول کند، ظاهر شنیدن دیگر است و باطن پذیرفتن دیگر.

شلی روزی در خدمت جنید گفت: الله. جنید گفت: آنچه می‌گویی ذکر زبانست یا ذکر جان؟ اگر ذکر جانست زبان خود تابع آنست ورنه که مجرد زبانست، این آسان کاری است. ابلیس همان می‌گوید که تو می‌گویی، تو بر وی چه فضل داری؟ این بارگاه عام است، به بارگاه عام هم دوست فرو آید هم دشمن، هم آشنا هم بیگانه. مردمی باید که بر بساط ملوک در درون پرده جای یابد ورنه به بارگاه عام هر کسی و هر خسی رسد.

هر خسی از رنگ و گفتاری در دبايد پرده‌سور و مردبايد گام‌زن
بدین ره کی رسد

درد پرده سوز درد دین است و مرد گام‌زن مرد دیندار. آن کافر مدبر که دین به دروغ داشت و اسلام پس پشت انداخت بنگر که رب العالمین با مصطفی (ص) حبیب خویش از بهر آن مدبر چه خطاب می‌کند و کافر را چه بیم می‌دهد: «ارأیت الذی یکذب بالدين» ای محمد! می‌بینی آن مرد شقی و لید بلید و بوجهل پرجهل که دین اسلام را جحود می‌آرند و نبوت ترا انکار می‌کنند؟ ای محمد! دین را چه زبان دارد که ایشان آن را نپذیرند و از ناپذیرفتن ایشان در دین چه نقصان آید...

(سوره دین، ج. ۱۰: ۶۳۲-۶۳۳)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة سماعها يوجب للقلوب شفاءها، و للارواح ضياءها، و للاسرار سناءها و علاءها و بالحق بقاءها، عز لسان ذكرها و اعز منه جنان صحبها، و اعز منه سر عرفها و استانس بها.

شادی مؤمنان در این جهان از سماع نام و کلام اوست، انس دوستان در آن جهان به لقاء و سلام اوست...

ای عجبا امروز در سرای فنا، در بحر خطا، میان موج بلا، از سماع نام دوست چندین راحت و لذت می‌یابی. فردا در سرای بقا، در محل رضا، به وقت لقا، چون نام دوست از دوست شنوی لذت و راحت گویی چند خواهی یافت؟ آن روز بنده در روضهٔ رضا نشسته، بر تخت بخت تکیه زده، خلعت رفعت پوشیده، بر بساط نشاط آرمیده، از حوض کوثر شربت یافته. شربتی از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر، از مشک بویاتر، اینست که ربّ العالمین بر مصطلم (ص) منت نهاد، گفت: «انا اعطیناک الکوثر».

(سورهٔ کوثر، ج. ۱۰: ۶۳۹-۶۴۰)

* قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزیز ما استنارت الظواهر الآبآثار توفیقه و ما استضاءت السرائر الآ بانوار تحقیقه، فبتوفیقه وصل العابدون السی مجاهدتهم و بتحقیقه وجد العارفون کمال مشاهدتهم، و بتمام مجاهدتهم وجدوا آجل مئوبتهم، و بدوام مشاهدتهم نالوا عاجل قربتهم.

نام خداوندی که نثار دل دوستان امید دیدار او، بهار جان درویشان در مرغزار ذکر و ثنای او. هر کس را بهاری و بهار مؤمنان یاد وصال او. هر کجا راستی است آن راستی به نام او. هر کجا شادی است آن شادی به صحبت او. هر کجا عیشی است آن عیش به یاد او. هر کجا سوزی است آن سوز به مهر او. ملک امروز یاد و شناخت او. ملک فردا دیدار و رضای او. اینست کرامت و منزلت، اینست سعادت و جلالت.

جلالته نه تکلف سعادتیه نه گزاف حقیقتیه نه مجاز و مقاتلی نه محال
در سرای طرب چون بکوفت دست غمان ز چرخ وهم فرو شد ستارگان خیال
(سورهٔ کافرون، ج. ۱۰: ۶۴۴)

* قوله تعالی «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» کشف الکروب، بسم الله، ستر العیوب، بسم الله، غفر الذنوب.

گفتار «بسم الله» دل را پرنور کند، سر را مسرور کند، طاعت را مرور کند، گناه را مغفور کند. هر که را در دل و بر زبان نام «الله» نقش بود اگر چه در آب و در آتش بود، عیش او با نام الله خوش بود. عزیز بنده‌ای که در دل وی، شوق الله بود، بزرگوار بنده‌ای که بر زبان وی ذکر الله بود. بزرگان دین چنین گفته‌اند: من انس الیوم بکلامه انس غدأ بسلامه. هر که را درین سرای راحت کلام اوست، فردا در بهشت او را لذت سلام اوست.

یکی از بزرگان دین در مناجات گفته: الهی! هر چه مرا از دنیا نصیب است به کافران ده و آنچه مرا از عقبی نصیب است به مؤمنان ده، مرا درین جهان یاد و نام تو بس. و در آن جهان دیدار و سلام تو بس.

(سوره نصر، ج ۱۰: ۶۵۲)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم ملك تحيرت العقول عن ادراك عظمته و تلاشت في بحار رحمته، و طربت القلوب بالطف قربته، و تروحت الارواح بنسيم محبته، طاحت الاشارات و تاهت العبارات. و بطلت الرسوم و انتهت العلوم و نسخت الاخبار و طمست الآثار و نسيت الازكار و خلت الديار و عميت الابصار و لم يبق الا الازل و القدم و الجبروت و العظم و السناء السرمدى و الكرم و القضاء الازلى و القسم.

به نام او که نه جز از و پادشاه است و نه جز از و معبود. ساجدان را مسجود است و قاصدان را مقصود. پیش از کی قایم، پیش از صنع قادر، پیش از هر وجودی موجود. خداوندی معروف، به فضل و لطف موصوف. به کرم و جود دلهای دوستان را عیانست و جانهای موحدان را مشهود. یکی بی طاعت مقبول و روزگارش مسعود، یکی بی جنایت مردود و از درگاه او مطرود. نه آنجا نیل است نه آنجا جود. حکمی است مبرم و قضایی معهود «و مانؤخره الالجل معدود»

(سوره تبت، ج ۱۰: ۶۵۸-۶۵۹)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من وجوده الازل و ثبوته الابد، لم يسقه وقت و لم يحط بجلاله امد. خلق السماء بلا عمد و وضع المهاد بلا اود. شكر من اطاعه و من عبد و قيل من اراده و من قصد. العالم بخفیات كل احد، ركع او سجد، قام او قعد، الحد او وحد، غوث الالهيف و كهف الضعيف و للعاصين سند، عون الاسير و ظهر الفقير و منجز كل ما وعد، واحد لا من عدد، فرد و تر لم يسقه والد و لم يتعقبه ولد، و هو القيوم الصمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد.

نام خداوندی یگانه یکتا، در ذات یکتا و در صفات بی همتا، از عیبها جدا و خداوندی را سزا، عظمتش از ار و کبرياء ردا. فردی و تری جمیلی جلیلی نه چون ما. رحمانی رحیمی علامی علیمی راننده احکام و قضا. ستاری غفاری جباری قهاری بزرگواری بی چند و بی چرا. مجیدی دیانی حمیدی مهربانی بنده نوازی کارسازی مستحق هر ثنا. احسان او قدیم، فرمان او عزیز، پیمان او لطیف، ملک او بی زوال و بی فنا. پاك از عیب، دور از وهم، بیرون از قیاس، موصوف به صفات، معروف به اسماء.

بر چهره خوب تو فشانديم ثنا جان و دل و دیده هر سه کرديم فدا
 در هر چه کنی ز دل بداديم رضا حکمی که کنی و گر بجانست روا
 (سوره اخلاص، ج ۱۰: ۶۶۳-۶۶۴)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» الذي خلق الانسان من علق و ابدى الصباح من الفلق، و انشاء السموات طبقات فوق طبق. لا مغلق لَمَا فَتَحَ و لا فاتح لَمَا اغْلَقَ، اودع ادراك البصر في الحدق، و ركب الكلام في اللسان و انطق، ربّ الضياء و الشفق، و الليل و ما وسق، و القمر اذا اتسق.

نام خداوندی که طوق یادش در رقاب احباب است و اشباح مریدان زیر سطوات عرش خرابست، بس جگرها که در آتش دوستی او کبابست، بسا عزیزا که بدل می سوزد و بتن در عذابست، بسا مشتاقا که در بادیه طلب در آرزوی قطره ای آبست، چون پنداشت که رسید بدانست که آنچه دید سرابست.

مترنگه عشق تو دل احبابست در قصه عشق تو هزاران بابست
 (سوره فلق، ج ۱۰: ۶۷۱)

* قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عزيز شهدت الافواه بالائه، و نطقت الالسن بنعمائه، و تلاشت القلوب عند جلال سلطانه و عز سنائه. و فئت الارواح و بليت الاشباح شوقاً الى لقائه، فلا ذرة من الموجودات في ارضه و سمائه الا وهي تشهد بجمال صفاته و جلال اسمائه. كل عزيز عز فباندائه و كل ذليل ذل فباقصائه. الخلق عرضة تسخيريه بين ابقائه و افائه و اسعاده و اشقيائه. فلا وصل و لاهجر و لا خير و لا شرّ و لا حلو و لا ممرّ و لا ايمان و لا كفر و لا طي و لا نشر الا بارادته و مشيئته و قضائه «ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذين يلحدون في اسمائه»

ای راه طلب حقیقت چه راهی که قدمهای دوستان در تو واله شد؟ ای آتش محبت حق! چه آتشی که جانهای عزیزان ترا هیزم شد؟ ای قبله «بسم الله» چه قبله ای که هر که روی در تو آورد دمار از جان و روانش بر آوردی. آن کدام دلست که آتشناخته حسرت تو نیست؟ آن کدام جانست که در مخلب باز قهر تو نیست؟

گفتم که چو زیرم و بدست تو اسیرم بنواز مرا مزن تو ای بدر منیر
 گفتا که ز زخم من تو آزار مگیر در زخمه بود همه نوازیدن زیر
 عزیز جانی باید که او را بر اسرار «بسم الله» اشرافی دهند. يك شطيه از حقیقت این نام بر کنگره طور تجلی کرد. طبق طبق از وی می شکافت و از هم فرو می ریخت تا در عالم ذره ذره گشت. گفتا: پادشاهها اگر سنگ سیاه طاقت این نام داشتی خود در بدو وجود امانت قبول

در بنام تو قرآن
 صفحه
 ۵۸

کردی. آری، کوه با صلابت بر نتافت و طاقت نداشت و دل‌های ضعیف‌ای این امت بر تافت و قبول کرد. ای جوانمرد! نه آن دل‌های می‌گویم که کلیسای شرک و شهوت بود. دل‌های بارگیران حضرت سلطان می‌گویم. و بارگیر سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر غرقه لطف و عطا بود یا خسته تیر بالا، بازگشت وی جز با حضرت ربوبیت نبود. همه او را داند، همه او را خواند. قصه نیاز خود بدو بردارد. از هواجس و وسوس استعادت به وی کند...

(سوره ناس، ج ۱۰: ۶۷۵-۶۷۶)

قال الصادق ع:

مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ

انسان بدخوی خوشتن را عذاب میدهد